

# سیاست‌های پوشاک در دوره قاجار و پهلوی اول

منظر محمدی

سیاست‌های پوشاک در دوره قاجار و پهلوی اول

منظر محمدی

ویرایش محمد افتخاری

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی استودیو مشکی، فاطمه حاتمی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی واژه پرداز اندیشه

چاپ اول ۱۴۰۰

نشر مشکی . تهران

www.meshkipublication.com

info@meshkipublication.com

@meshkipublication

همه حقوق برای ناشر محفوظ است. تکثیر یا تولید همه یا بخشی از کتاب  
به هر صورت (انتشار الکترونیکی، چاپ، فتوکپی، تصویر، صوت)  
بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

## فهرست

۹	مقدمه
۱۷	دوگانه سنت / تجدد در شیوه‌های پوشاک طبقات شهری در عصر مشروطه
۴۷	سیمای مرد مدرن تحولات لباس مردان در عصر قاجار
۷۵	بدن ملتس در شهرنوبین تحولات اجتماعی- فضایی تهران و تأثیر آن بر تجدد در شیوه‌های پوشاک
۹۳	چرخش فرهنگ زیبایی تحول معیارهای زیبایی فردی در گذار از عصر قاجار به پهلوی
۱۲۷	لباس متحدالشکل بازنمایی قدرت و مدرنیته
۱۷۷	حجاب کلیدواژه تحول نظام پوشاک زنان
۲۵۳	سخن پایانی
۲۵۷	پانویس‌ها
۲۸۵	ضمیمه‌ها
۳۰۱	کتاب‌نامه
۳۱۱	منابع تصویری
۳۱۵	نمایه نام‌ها

## مقدمه

علی مزروعی، جامعه‌شناس و اسلام‌شناس مشهور کنیایی، زمانی گفته بود «گسترده‌ترین میراث فرهنگی که غرب موفق شد به بقیه جهان صادر کند پوشاک غربی بوده است» (Mazrui, 1970, 22)؛ واقعیتی که همچنان برقرار است. پوشاک ایرانی هیچ‌گاه در دوره‌های طولانی صورتی ثابت نداشته، چراکه ایران همواره عرصه تبادلات فرهنگی بوده است. اما پذیرش سبک لباس اروپایی در ایران در سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، که بخشی ناشی از برتری سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب و بخشی معلول تبعی‌پیدایی نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نوین در ایران بود، بیش از هر دوره تاریخی دیگر سرعت گرفت. هرچند در دوره‌های ایلخانی یا صفوی هم تأثیرات خارجی در لباس ایرانیان وجود داشت، این تأثیرات به اندازه دوران مدرن سبب تحولی کلان در پوشاک ایرانی نشد. غالباً عصر صفوی را زمان آغاز آشنایی جهان ایرانی با جهان غربی می‌دانند اما در آن زمان هنوز اروپا غرب مدرن برتر نبود و هنوز نظام پوشاک مدرنی که بعدها تمامی جهان را تحت تأثیر گرفت، پدید نیامده بود.

می‌توان آغاز اقتباس فرهنگ پوشاک مدرن اروپایی را دوران سلطنت فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲)

تا ۱۲۵۰ ق. / ۱۱۷۶ تا ۱۲۱۳ ش. / ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ م.) دانست. در این دوران بود که اولین مردان ایرانی در مقام سیاح، تاجریا کارگزار دولت به اروپای مدرن سفر کردند. عباس میرزا ولیعهد دست به اصلاحاتی قابل توجه در نظام پوشاک زد؛ اولین گروه‌های دانشجویان به اروپا اعزام شدند و اولین اروپاییانی که برای آموزش به ایران آمدند در تماس نزدیک با مردم قرار گرفتند. مدرنیزاسیون لباس در ایران، به لحاظ تاریخی، عمدتاً با سیاست‌های پوشاک دولت پهلوی اول، یعنی حذف حجاب و صدور فرامین تغییر لباس شناخته می‌شود؛ جریانی سیاسی که هم در زمان خود و حتی در زمان حاضر، به شدت منازعه برانگیز بوده است. با این وصف، این مقطع، نه نقطه صفر این فرایند، بلکه از نقاط اوج آن بود. شبکه‌ای از تحولات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک زمینه‌ساز شرایطی بود که به اخذ شیوه‌های پوشاک اروپایی در ایران انجامید.

در این کتاب تحول نظام‌های پوشاک در جامعه شهری بررسی شده است، چراکه فرایندهای اجتماعی و فرهنگی شهرنشینی و اثرات آن بر شکل‌گیری طبقات و هویت‌های نوین اجتماعی بوده که به پیدایی ریختارهای\* نوین غرب‌گرایانه در ایران منجر شد. پوشاک مدرن غربی اساساً در سپهر جامعه شهری ایران اقتباس شد. در فرهنگ‌های اقوام محلی ایران لباس از نشانگان بسیار کلیدی هویت قومی بود؛ بنابراین اقوام محلی نه تنها با نظام‌های پوشاک کاملاً منحصر بفردشان خود را از یکدیگر متمایز می‌کردند بلکه مشخصاً در برابر نظام پوشاک غربی نیز مقاومت می‌کردند. هیچ‌یک از اقوام ایرانی تا زمانی که جبر قانون

\* از چهارچوب‌های نظری مناسب در فهم سازوکار جامعه‌شناختی پوشاک، نظریه مشهور پیر بوردیو یعنی «ریختار» است که در ارتباط با نظریات مبسوط وی در زمینه «میدان» و «سرمایه» قرار دارد. بوردیو در سه کتاب نظریه کنش (۱۹۷۷)، تمایز (۱۹۸۴) و منطق کنش (۱۹۹۰) «بدن» را محور تجربیات انسانی و تئوری اجتماعی قرار می‌دهد و مفهوم «ریختار» (habitus) را نظریه‌پردازی می‌کند. این مفهوم در عرصه اندیشه جامعه‌شناختی اهمیت زیادی پیدا کرده و تحلیل‌گران بسیاری در زمینه‌های متعدد، و به کرات در زمینه تحلیل پوشاک، از آن به عنوان چهارچوب نظری استفاده کرده‌اند. ریختار در تعریف، مجموعه‌ای از طبیعت‌ها یا سرشت‌های «مجسم» افراد است که چگونگی ادراک فرد از جهان اجتماعی اطراف خود و واکنش به آن را سازماندهی می‌کند. بوردیو می‌گوید «تمامی جهان‌های اجتماعی نسبتاً خودمختار، که من واژه حوزه [میدان] را به آن‌ها اطلاق می‌کنم، از کسانی که به آن وارد می‌شوند یک تسلط عمومی به قوانین کارکرد این جهان‌ها را انتظار دارند، یعنی یک ریختار را انتظار دارند که از طریق اجتماعی شدن پیش از ورود به حوزه و یا از طریق اجتماعی شدنی که از درون حوزه اعمال می‌شود به دست می‌آید» (بوردیو، ۱۳۹۳ الف، ۲۳۱).

اصطلاح habitus بوردیو را در فارسی مرتضی مردیها در کتاب نظریه کنش به «عادت‌واره» و حسن چاوشیان در کتاب تمایز به «ریختار» ترجمه کرده است. در متن این کتاب برای ارجاع به مفهوم ذکر شده از واژه «ریختار» استفاده شده است.

رضا شاهی آنان را ملزم به تغییر لباس در جهت غربی شدن کرد، تمایلی به این کار نداشتند. اما انحصار بحث به جامعه شهری به این معنا نیست که صرفاً شهرنشینان در معرض تجددگرایی در لباس بودند. برخی از آلامدترین و متجددترین اشخاصی که از فرهنگ پوشاک غربی استقبال می‌کردند از شخصیت‌های کلیدی اقوام محلی بودند که به لحاظ موقعیت اجتماعی دسترسی بیشتری به فرهنگ‌های خارجی داشتند. بسیاری از سران طوایف و خانواده‌های شان در شهرهای بزرگ خانه‌های مجللی داشتند و به هنگام اقامت در شهر در زمره افراد بانفوذ شهر بودند، از تحصیلات جدید برخوردار می‌شدند، به اروپا سفر می‌کردند و اقبال زیادی به فرهنگ متجدد پوشاک و سبک زندگی غربی داشتند. اما این ریختار تنها در سپهر زندگی شهری معنا داشت، نه زندگی ایلیاتی. بنابراین وقتی از جامعه شهری سخن می‌گوییم به این معناست که به نظام‌های پوشاک روستایی و عشایری و قومی نمی‌پردازیم، چرا که هر یک از آن‌ها سازوکار و دلالت‌های منحصر به خود را دارند.

این کتاب قصد دارد با نگاهی متمرکز بر تاریخ معاصر، جریان تغییر الگوهای پوشاک را از لابه لای صدها متن و سند تاریخی بیرون بکشد و تصویر قابل شناختی از چگونگی وقوع آن مجسم کند. سهولت دسترسی به انبوه منابع تاریخی نوشتاری و تصویری از موهبت‌های پژوهش در تاریخ معاصر ایران است. عمده متون تاریخی مورد ارجاع در این جا منابعی بوده‌اند که در زمان مورد مطالعه ثبت و ضبط شده‌اند و شامل شمار قابل توجهی سفرنامه از اروپاییان در ایران، و نیز ایرانیان در اروپا و خاطرات و تواریخی هستند که در آن دوران به نگارش درآمده‌اند. انبوه اسناد و مدارک برجای مانده از این دوره غالباً به شکل سفرنامه و خاطره، آکنده از پیش‌داوری‌های شخصی و فرهنگی و حتی گاه متناقض‌اند. شاید این متون بازتاب بی‌نقصی واقعیت نباشند اما دست‌کم توصیفات شخصی متنوعی هستند که می‌توانند تصویر زنده و جذابی از تاریخ را مجسم کنند. تعداد این منابع زیاد است و تنوع نگاه در آن‌ها بسیار جالب. علاوه بر خاطرات و سفرنامه‌ها، رسالات اجتماعی، سیاسی و مذهبی، نظیر رسالات تجددگرایانی چون طالبوف یا میرزا آقاخان کرمانی، رساله‌های بی‌شمار حجابیه، آثار ادبی، نظیر اشعار دوران مشروطه و مقالاتی که در نشریات آن زمان به انتشار می‌رسید، رویکردهای دوران را از نگاهی نظری‌تر به تصویر می‌کشند. قوانین

دولتی و اسناد رسمی، نظیر قوانین دربار یا مصوبات مجلس شورای ملی نیز گاه مستقیماً به پوشاک مرتبط بود.

اغلب داده‌های تاریخی مورد مطالعه در این جا مکتوبات هستند اما منابع تصویری، مثل کارت‌پستال‌ها، عکس‌ها، فیلم‌های سینمایی، نقاشی‌ها، گراورها، کاریکاتورها، تبلیغات و تصویرسازی‌های روزنامه‌ها نیز از منابع باارزش محسوب می‌شوند. متون تصویری نقش منحصر به فردی در این خوانش تاریخی دارند و عکس‌های باقی‌مانده از این دوران گاه به خودی خود وضعیت‌هایی را به تصویر می‌کشند که آگاهی صریح‌تر و ملموس‌تری از نوشتار، نسبت به تاریخ، به ما می‌دهند. یا حتی گاه واقعیتی را مجسم می‌کنند که در متون نوشتاری غایب است. مثلاً شمار زیادی عکس گروهی از جمع شاگردان مدارس نوین دوران مظفیری و پس از آن وجود دارد که به روشنی اهمیت کاربرد لباس متحدالشکل غربی را برای شاگردان این مدارس، و ریختار منظم و مدرن حاکم بر این نهادها، جدید را تصویر می‌کند، حال آن‌که خیلی به ندرت به نوع لباس شاگردان این مدارس یا دستوراتی که بانیان آن‌ها در این رابطه طرح می‌کردند، در متون نوشتاری اشاره شده است.

اساس روش مطالعه در این جا خواندن انبوه متون، یافتن شواهدی از میان آن‌ها و تحلیل کیفی آن‌هاست. در بسیاری از خاطرات و تواریخ باقی‌مانده از این دوران اشاراتی کوتاه، گاه صریح و گاه تلویحی، به شیوه‌های پوشاک طبقات مختلف اجتماعی و دلالت‌های این شیوه‌ها یا تقابل‌های سیاسی-اجتماعی‌ای که برمی‌انگیختند وجود دارد که می‌تواند ما را در تحلیل کارکرد نظام‌های قدیمی و جدید پوشاک یاری کند. به طور مثال تقریباً همه کسانی که در سیاحت اروپا دست به نگارش سفرنامه می‌زدند، درباره‌ی هویداترین مظهر اجتماعی تمایز اروپاییان و ایرانیان، یعنی پوشاک و آداب معاشرت، اظهار نظرهای انتقادی داشتند. از سوی دیگر، خاطره‌نویسی نیز که در این دوران به شدت متداول بود، دریچه‌ی مغتنمی برای درک افکار و عقاید آن گروه‌های اجتماعی است که دستی بر قلم داشتند و یقیناً از عاملیت فرهنگی بیشتری نسبت به مردم عادی برخوردار بودند و یا احیاناً خود از سیاست‌گذاران فرهنگی دوران بودند. در این سفرنامه‌ها و خاطرات گاه نویسندگان در سرتاسر نوشتار خود اظهار نظر معینی در باب پوشاک دوران نمی‌کند، اما حتی کنایه‌ای گذرا می‌تواند گوشه‌ی جالبی

از ذهنیت دوران را در این باب روشن کند. مثلاً امین‌الدوله در خاطراتش هیچ اشاره‌ای به تغییر فاحش لباس زنان یا مردان دوران ناصری ندارد ولی در جایی به طور کلی می‌نویسد که ناصرالدین شاه «در لباس سلیقه خوب نداشت و تفنن و هوسی که از شخص همایون در البسه و تزئینات آن می‌شد، ذوق سلیم نمی‌پسندید» (امین‌الدوله، ۱۳۷۰، ۱۵). این اشاره می‌تواند گواهی باشد بر این که زیبایی‌شناسی حاکم بر ظاهر آرایشی دربار ناصری که امروز غریب می‌نماید حتی در همان دوران هم به مذاق برخی معاصران وی خوش نمی‌آمد.

پوشاک غالباً مقوله‌ای روزمره در فرهنگ عامه، و متعاقباً کم‌اهمیت در گفتمان‌های پژوهشی و آکادمیک تلقی شده است؛ به همین دلیل این کتاب در صدد است به نقش اجتماعی قدرتمند آن در جامعه ایران بپردازد و سازوکار آن را، آن‌جا که به ابزاری سیاسی برای سویی‌های قدرت بدل می‌گردد، هویدا نماید. تکوین لباس مدرن، تأثیرات چشمگیر و پایداری در ساخت اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی معاصر ایران داشته است. بنابراین هدف از نگاه عمیق‌تر به فرایندهای تحول پوشاک در این جا، نه تنها صرف پی بردن به آنچه در گذشته رخ داده، بلکه بیشتر فراهم آوردن منظری است که به کمک آن بتوان سازوکار اجتماعی پوشاک در حال حاضر را، با همه حساسیت‌هایی که برمی‌انگیزد، بهتر فهمید و برای ساختن آینده‌ای بهتر روش‌هایی تازه اندیشید.

تحولات نظام پوشاک در این کتاب، با در نظر گرفتن تغییرات در نظام‌های «ایدئولوژیک»، «طبقاتی»، «فرهنگی» و «سیاسی» مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل اول به پیدایش تقابل ایدئولوژیک دو مفهوم «لباس سنتی» و «لباس مدرن» می‌پردازیم؛ در فصل دوم شکل‌گیری «طبقه متوسط جدید» به واسطه نهادهای آموزشی و اداری مدرن در ایران و تقابل آن با طبقات سنتی، مثل اشرافیت و روحانیت را در رویکرد به نظام پوشاک مورد بررسی قرار می‌دهیم و در فصل‌های سوم و چهارم، به پیدایش نظام‌های فرهنگی جدید، مثل معماری و شهرسازی اروپایی‌مآب و ظهور رسانه‌های تصویری نوین و مهم‌تر از آن، شکل‌گیری تقابل آن با فرهنگ قدیمی خودی اشاره می‌کنیم و در نهایت در فصل‌های پنجم و ششم، به تغییرات در عملکرد سیاست رسمی دولت به پوشاک، خصوصاً در دوران پهلوی، نظیر قوانین لباس متحدالشکل مردان و حذف حجاب زنان خواهیم پرداخت که

منجر به شکل‌گیری تضادی پایدار میان رویکردهای معطوف به جهانی‌سازی و رویکردهای سنت‌گرای معطوف به خودبسندگی در ایران شد.

اشاره به این نکته ضروری است که «نظام اقتصادی» نیز یکی از مهم‌ترین عاملان تغییر نظام پوشاک در ایران بود. در کتاب *تاریخ اقتصادی ایران در دوره قاجار*، اثر چارلز عیسوی، افزایش بی‌سابقه میزان واردات کالاهای نساجی و پوشاک در طول سده سیزدهم ق. / نوزدهم م. به خوبی گزارش شده است (عیسوی، ۱۳۶۲، ۱۰۷-۱۳۸). این افزایش واردات، با توجه به منافع اقتصادی خارجی و داخلی و تصرف بازارهای ایران با پوشاک اروپایی با تنوع و کیفیت بالاتر و قیمت نازل‌تر، که ناشی از تفاوت نظام دیزاین و تولید مدرن بود، و در نتیجه وابستگی اقتصادی ایران به این تولیدات که در اثر بحران‌های اقلیمی و ناآرامی‌های سیاسی داخل روزبه‌روز شدت می‌یافت، همه سبب شد به‌رغم اقدامات گاه‌به‌گاه اصلاح‌گرانی نظیر عباس میرزا یا امیرکبیر برای کنترل واردات پوشاک و اعمال سیاست‌های حمایتی در داخل، تولید سنتی پوشاک در ایران تقریباً به نابدی کشیده شود. به تدریج ارزش مادی کالای پوشاک به عنوان سرمایه اقتصادی در ایران تغییر ماهیت داد. تا پیش از وابستگی به تولیدات پوشاک اروپایی، یک کالای پوشاک در ایران، مثل طاقه‌ای شال یا قواره‌ای نفیس از دستاری ابریشمی، می‌توانست همچون ملک یا جواهرات یا احشام، در زمره سرمایه شخصی یا خانوادگی یا دولتی باشد و مورد خرید و فروش و هبه قرار گیرد. اما از این دوران به بعد، پوشاک به کالایی مصرفی در چرخه‌های زودگذر بدل شد که نه به سبب ارزش مبادله‌ای، بلکه به علت ارزش نمادین آن در فرایند مصرف اهمیت می‌یافت. این وضعیت معلول قرار گرفتن در مسیر اقتصاد جهانی بود و برای بسیاری از کشورهای غیرغربی دیگر نیز رخ داد. اما بررسی ساز و کار اقتصاد در تحولات نظام پوشاک مطالعات مستقلی می‌طلبد. به همین دلیل هرچند در فصل‌های مختلف گاه به جنبه‌های اقتصادی تحولات اشاره شده اما از ورود به جزئیات آن پرهیز شده است.

یکی از مهم‌ترین اصطلاحاتی که در متن حاضر تکرار می‌شود «نظام پوشاک» است؛ شیوه‌ی لباس کردن بدن دلالت‌هایی بسیار فراتر از چند عنصر مادی پوشیدنی دارد. یک شیوه‌ی پوشاک در چهارچوب سیستم یا نظامی از سازوکارهای کلان اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی، در زمینه تولید و عرضه و مصرف آن معنا می‌یابد. «نظام پوشاک» به معنای کلیت روابط و عوامل دخیل در موجودیت یک شیوه‌ی پوشاک است. خود واژه «پوشاک» هرچند دلالت صریح بر پوشش بدن دارد اما به‌طور ضمنی دال بر تمامی عناصر دخیل در بازنمود ظاهری بدن، مثل شیوه‌های آراستن بدن، مو، صورت و نیز رفتارهای اجتماعی و ژست‌های جسمانی می‌باشد، چراکه یک شکل خاص لباس پوشیدن ملازم رفتارهای خاصی چون طرز ایستادن و نشستن و راه رفتن است. در این جا نه عناصر پوشاک، بلکه شبکه پیچیده روابطی که این عناصر را به هم پیوند می‌دهند مطالعه شده است؛ امری که شناخت آن می‌تواند در روند تحولات کنونی و آتی جامعه ما، سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان را به اهمیت تحولات پوشاک آشنا تر نماید و پوشیده نیست که این آشنایی تا چه میزان در کاهش هزینه‌های اجتماعی مؤثر خواهد بود.

یکی از محدودیت‌های این نوع کارهای پژوهشی این است که برخی اسناد نوشتاری و تصویری اساساً به دلیل ملاحظات اخلاقی از متون تاریخی حذف می‌شوند یا به‌طور کامل در اختیار افکار عمومی قرار نمی‌گیرند. نمونه آن شماری از عکس‌های دوران قاجار یا جملات و واژگان فراوانی در متون شعری عصر مشروطه، مثل ایرج میرزا، یا رسالات اخلاقی-اجتماعی این دوران، نظیر «تأدیپ النسوان» است که در مجموعه‌های قابل دسترس وجود ندارند و حتی در صورت دسترسی قابل ارائه نیستند. به این ترتیب، لایه‌هایی نشانه‌شناختی از یک دوران تاریخی حذف می‌شوند و از آغاز، به‌صورت نظام‌مند، خوانشی سانسور شده از آن عصر صورت می‌گیرد. علاوه بر این، با وجود آن‌که بسیاری از متون نوشتاری به کوشش پژوهشگران برجسته بازنویسی و اصلاح و قابل دسترسی شده‌اند و یا اسناد قانونی، مثل جزئیات مصوبات یا حتی مذاکرات ادوار مختلف مجلس شورای ملی به صورت دیجیتال در دسترس هستند، این امر در مورد منابع تصویری صدق نمی‌کند. واقعیت این است که در بررسی متون تصویری مربوط به افراد یا وقایع خاص تاریخی به‌شدت محدودیت وجود دارد. شمار زیادی تصویر در فضای مجازی یا حتی در کتاب‌های معتبر وجود دارد که اطلاعات مستند تاریخی ندارند، یا گاه حتی اطلاعات اشتباه در مورد آن‌ها ثبت شده است. به آرشیه‌های خارج از کشور نیز دسترسی وجود ندارد یا برخی سازمان‌ها و نهادهای

داخلی تعداد زیادی از عکس‌های موجود در آرشیورا در اختیار عموم قرار نداده‌اند. شاید به نظر برسد که می‌شد تاریخ تصویری مفضّل‌تری را در این جا به نمایش گذاشت اما هم به دلیل کمبود اطلاعات موثق دربارهٔ بسیاری از عکس‌های تاریخی و هم معذوریت ناشی از افزایش حجم کتاب، به حدود صد عکس بسنده کردیم که البته با دقت انتخاب شده‌اند. این کتاب برگرفته از رسالهٔ دکترای نویسنده است که در سال ۱۳۹۷ در دانشکدهٔ علوم نظری و مطالعات عالی هنر، دانشگاه هنرتهران، از آن دفاع شده است. از استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر سعید زاویه که راهنمایی این رساله را بر عهده داشتند کمال قدردانی را دارم. همچنین از استاد گرامی جناب آقای دکتر ایرج داداشی برای حمایت پدرانۀ ایشان و نیز از دکتر امیر مازیار برای پیشنهادات ارزشمندشان دربارهٔ محتوا و ساختار کتاب بسیار سپاسگزارم.

دوگانهٔ سنّت / تجدد

در شیوه‌های پوشاک طبقات شهری عصر مشروطه

در میانه سده سیزدهم قمری ایرانیان بیشتری با فرهنگ اروپایی روبه‌رو شدند و در شیوه‌های پوشاکِ اغلب آنان تغییراتی به وجود آمد و این تغییرات در اندک زمانی واجد دلالت‌های صریحی شد. دو گروه بسیار عام سنت‌گرایان و تجددطلبان، دو شیوه متمایز پوشاک را برمی‌گزیدند و طیف‌های میانی بین این دو قطب نیز برآیندی از شیوه‌های موجود را اقتباس می‌کردند. شکل‌گیری این گفتمانِ تقابلی هم حاصل سیاست‌های جهان غرب بود و هم فضای فکری ایران. از یک سو غرب نظام پوشاکی را که به جهان عرضه می‌کرد، مدرن و در تقابل با پوشاک سنتی غیرغربی می‌دانست که آن را پیشاتمدنی، ایستا و گروه‌مدار تعریف می‌کرد و از دیگر سو جامعه سنتی ایران نه تنها این تمایزگذاری را می‌پذیرفت، آن را تقویت نیز می‌کرد. هر دو چهارچوب فکری با تمایز انعطاف‌ناپذیری که بین امر سنتی و امر مدرن قائل می‌شد، تحلیلی مطلق و قطبی از نظام پوشاک در ایران عرضه می‌کرد؛ حال آن‌که نه آنچه لباس سنتی نامیده می‌شد بی‌تغییر و ایستا بود، و نه آنچه لباس مدرن خوانده می‌شد صورتی مطلق داشت.

این دو نظام پوشاک هر یک در طول زمان دستخوش تحول شده و حتی عناصری از یکدیگر را مصادره نموده‌اند اما تا امروز به صراحت خط تمایز میان‌شان را حفظ و مداوماً



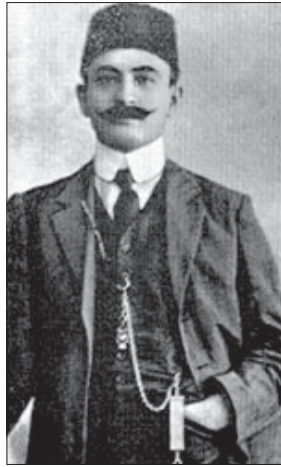
بازتولید می‌کنند. چرا تضاد میان این دو گفتمان چنین پایدار و مناقشه‌برانگیز بوده است؟ در این جا به آغاز این دعوا بازمی‌گردیم؛ به زمانی که گفتمان لباس سنتی، در واکنش به دیگری خود، لباس مدرن، تازه خود موجودیت یافت - چراکه تا پیش از آن هر چه بود خودش بود - و دعوای بین این دو در بحبوحه مشروطیت به دعوایی سیاسی بدل شد. این فصل در پی پاسخ به آن است که چگونه «لباس سنتی» و «لباس مدرن» در تقابل معنایی با هم قرار گرفتند؟ چگونه این دو شیوه پوشاک به ابزارهای سیاسی هویت‌بنیاد بدل شدند؟ و چگونه یک رابطه موازی میان «سنت» و «مذهب» در رابطه با لباس شکل گرفت؟

هدف این نوشتار روشن شدن مبنای تضادهایی است که تا امروز نیز از مناقشات عمده سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ماست؛ هر چند این تضادهای نظری هرگز مانع قابلیت‌های دگرگون‌شونده و دگرگون‌کننده نظام‌های پوشاک در برابر قواعد مسلط فرهنگی یا نظام‌های قدرت نبوده‌اند. لباس در پس‌زمینه تمامی مجادلاتی که بر سر آن جریان داشته، به تغییر و تحول ادامه داده است.

### — رویکردهای متفاوت به جریان تغییر لباس در دوران قاجار —

از میانه عصر قاجار، به‌ویژه از آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه، در مواجهه با مسئله لباس دو رویکرد میان نظریه‌پردازان وجود داشته است: اول، رویکردی که جانب تجدد را گرفته و می‌توان از میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی و تاج‌السلطنه به عنوان نمایندگان آن یاد کرد. دوم، رویکردی که خواهان سنت مطلق در نظام پوشاک بود و حتی در میان تجددگرایان هم هواداران راسخی چون طالبوف داشت، ولی مشهورترین پیروان آن روحانیون عصر مشروطه، نظیر شیخ فضل‌الله نوری و دیگران بودند. به عبارتی، رویکرد به مسئله لباس غالباً در میان نظریه‌پردازان ایرانی دو قطبی بوده و به ندرت کسانی بوده‌اند که به امکان یا ضرورت شیوه‌های تلفیقی در نظام‌های پوشاک مدرن اروپایی و پوشاک سنتی ایرانی معتقد باشند، هر چند که در عمل به این تلفیق دست می‌زدند.

تجددگرایان خارج‌نشین، یا بیرون از گود، جانب لباس تجدد را داشتند، خصوصاً در دوران ناصری که مقابله با هر وجهی از سنت هنوز مخاطره‌آمیز بود. مثلاً میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸ ق. تا ۱۲۹۴ ق. ۱۱۹۱/ تا ۱۲۵۵ ش. ۱۸۱۲/ تا ۱۸۷۸ م.) ساکن تفلیس، عرف‌های پوشاک ایرانی را به انتقاد می‌گرفت.<sup>۱</sup> از مترقی‌ترین افکار وی ایجاد مساوات کامل زن و مرد در همه حقوق اجتماعی بود که آشکارا به مسئله حجاب زنان اشاره می‌کرد. او در رساله ملحقات<sup>۲</sup>، وقتی از زندگی پیامبر اسلام سخن می‌گوید، نزول آیه حجاب را «حبس ابدی طایفه اناث» می‌داند و اعتقاد دارد که قانون حجاب سرچشمه مفاسد مدنی گوناگون بوده است: خشونت رفتار مردان نسبت به زنان «در معاشرت و مخالطت که از الذنومات دنیویه» است، «عدم تربیت کل نسوان در علوم و فنون و صنایع و سلب حقوق انسانیت و آزادی از ایشان در جمیع مواد» و «رواج ظلم عظیم خواجه کردن اطفال بی‌گناه و رونق کسب نکوهیده خواجه‌فروشی - همه از عادات مسلمانان و همه از آثار آیین حجاب هستند» (آخوندزاده، ۱۳۸۴، ۵۱۳-۵۱۸). مهم‌تر آن‌که آخوندزاده امکان تغییر در رسم حجاب را در چهارچوب سنت اسلام پیش می‌کشد؛ از «پروتستان‌تیسیم اسلامی» سخن می‌گفت و تبار تاریخی آن را در مذهب اسماعیلیه می‌جست. او می‌نویسد امام اسماعیلی علی ذکرت‌السلام:



۱. میرزا فتحعلی آخوندزاده. بدون تاریخ.

۲. میرزا آقاخان کرمانی. بدون تاریخ.

«چون به امامت فرقه اسماعیلی رسید، پیروانش را گرد آورد و روز هفدهم رمضان ۵۵۹ قمری خطبه خواند: ... از امروز طایفه اناث را در حبس و حجاب نگاه ندارید و ایشان را بی‌تربیت مگذارید. ... فردای آن روز پیشوای اسماعیلی دست زن خود، بانوی بزرگ دره‌التاج را، که از دودمان بود گرفت و روکشاده در الموت به گردش پرداخت. پس حجاب را برانداخت و آیین روگشادگی زنان در قلمرو او جاری شد» (آخوندزاده، ۱۲۸۰، ۱۳۵-۱۳۸).

بازگویی چنین روایتی، که بی‌شبهت به روگشودن طاهره قره‌العین در جمع بابیان نبود، نشان می‌دهد که آخوندزاده تلاش داشت احکام شریعت در باب حجاب را تابع شرایط زمان و مکان بداند. او به طور کلی رویکردی بسیار ضدّ عربی و به‌طور ضمنی ضدّ اسلامی داشت، هرچند ادعا داشت این تحولات را برای منافع ملت اسلام می‌خواهد. آرای میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰ تا ۱۳۱۴ ق. ۱۲۳۲ تا ۱۲۷۵ ش. ۱۸۵۳ تا ۱۸۹۶ م.) نیز در باب مسائل فرهنگی، همچون لباس یا حجاب، به آرای آخوندزاده شباهت داشت. او تا زمانی که در ایران زندگی می‌کرد تمایل داشت همچون جوانان تجددگرای خوش‌پوش لباس بپوشد.<sup>۲</sup> بعدها در محفل تجددخواهان استانبول نیز با اروپاییان و گروه متجدّد «ثُرکانِ جوان» دوستی داشت؛ روشنفکران جوانی که نه تنها همه کت‌وشلوارپوش بودند بلکه برخی حتی «فینه» را هم که نمادی از ناسیونالیسم و متعلق به فرهنگ ترکی بود به سر نمی‌گذاشتند (Baker, 1986, 72-85). دوران اقامت در ترکیه دورهٔ رشد شخصیت عقلانی میرزا آقاخان است و در نتیجه طبیعی به نظر می‌رسد که تأثیرات لباس اروپایی را در آن محافل کسب کرده باشد. کرمانی اقتباس آداب و عادات اروپایی را نیز علاوه بر علوم و صنایع تشویق می‌کرد و می‌گفت تجارت واقعی نه تنها ورود امتعهٔ اروپایی، بلکه «مبادلهٔ اعمال است که مدارِ معیشت و حیات بنی انسان بر آن می‌باشد» (آدمیت، ۱۳۵۷، ۱۳۹). او اعتقاد داشت آداب و رسوم عربی حتی طبع و شکل و رنگ و روی ایرانیان را عوض کرده است و اندام‌های رسا و زیبای ایرانیان را مبدل به چهره‌های زرد، قیافه‌های ثُرشِ غبارآلوده، قدهای خمیده، گردن‌های به‌شانه فرو رفته، سرهای به‌زیر افتاده، گونه‌های کج و کوله، حوصله‌های تنگ و خُلق‌های خفه کرده است. حجاب زنان را نقد می‌کرد و حق آزادی را نه تنها برای فکر و قلم و بیان، بلکه برای لباس و آداب و رسوم نیز لازم می‌شمرد:

«... از آن بدتر حجابِ بی‌مروّت زنان است. ... حال هزار سال است زنان ایران مانند زنده‌بگوران تازیان در زیر پردهٔ حجاب و کفن جلاباب مستور، و در خانه‌ها چون کور محبوب و مهجور گشته‌اند. روبنده‌های زنان نه روزنهٔ تنفس دارد و نه منظرهٔ تجسس. خردمندان جهان

راه دانایی و بینایی معنوی را چشم و گوش می‌شمارند و ادراکات عقلانی را از این دو معبر و مَمَر می‌دانند. اما در زنان ما این دو راه مسدود است. عیب دیگر پرده‌داری و به‌خانه نشستن این‌که آنان را از معاشرت و حشر و نشر با مردان مانع شده، از شرکت در تجارت و صنعت و هنرهای ظریف، و آموختن دانش و فنون و آداب تمدن، و پیدا نمودن قوهٔ معاونت در معیشت، و یاد گرفتن اصول تربیت فرزند و ادارهٔ منزل یکسره محروم کرده است. چون عضوی شکسته و دست‌بسته در زندان به سر می‌برند. تأثیر سوء دیگر پرده‌داری در امر ازدواج است. ناآشنایی زن با اخلاق شوهری که می‌خواهد با او زندگی کند و عدم آزادی در انتخاب شوهر خود منشأ مفاسد عمدهٔ اجتماعی می‌شود و هرگونه همکاری را میان زن و شوهر غیرممکن می‌سازد. تمام این خرابی‌ها ناشی از ازدواج به زن ندیده و شناخته است، و کل راجع به رو بستن و به‌خانه نشستن آن‌هاست» (همان، ۲۵۸).

کرمانی، هم رویکردهای آشکار ضدّ عربی و ناسیونالیستی دارد و به ایران پیش از اسلام<sup>۴</sup> اقتدا می‌کند، و هم از آرای اندیشمندان عصر روشنگری اروپا پیروی می‌کند و آن‌جا که از وضعیت اجتماعی زنان سخن می‌گوید شیفتگی خود به سبک زندگی نوین اروپایی را نشان می‌دهد. او همچون آخوندزاده شریعت را تابع شرایط زمان و مکان می‌داند و به همین ترتیب اعتقاد دارد: «حجاب زنان در شریعت اسلامی مبتنی بر اقتضا و مصلحتی مخصوص بوده که امروز به‌کلی هیچ‌کس ملاحظهٔ آن حکمت و مصلحت را نمی‌نماید» (صادقی، ۱۳۹۲، ۱۵). با این حال، کرمانی استعمار اقتصادی غرب را نیز نکوهش می‌کرد و همچون بسیاری از روشنفکران این دوران، وابستگی به منسوجات و کالاهای پوشاک اروپایی را از عوامل عمدهٔ ضعف اقتصادی ایران برمی‌شمرد.<sup>۵</sup> این تضاد نظری به بهترین وجه نشان می‌دهد که برخی از نظریه‌پردازان این دوران گویا توجهی به وابستگی میان ابعاد مادی و غیرمادی فرهنگ غربی نداشتند و آگاهانه یا ناآگاهانه بر رابطهٔ موازی میان اقتباس سبک زندگی اروپایی و سازوکارهای اقتصاد سرمایه‌داری غرب چشم می‌پوشیدند.

برخی از معدود زنان تجددگرای این دوران نیز رویکردهای کم‌وبیش مشابهی با

مردان دارند. خاطرات تاج‌السلطنه، دختر ناصرالدین‌شاه (در ۱۳۴۳ ق. / ۱۳۰۳ ش. / ۱۹۲۴ م.). در انعکاس رویکرد برخی از زنان تجددطلب به مسئله لباس و حجاب بسیار روشن‌گراست. تاج‌السلطنه در حالی که افسوس زندگی زنان اروپایی و آمریکایی را می‌خورد، به شیوه‌های پوشاک ایرانی به شدت حمله می‌کند:



تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین‌شاه با لباس و آرایش اروپایی. بدون تاریخ.

۳

«افسوس که زن‌های ایرانی از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند... زندگانی زن‌های ایران از دو چیز ترکیب شده: یکی سیاه و دیگری سفید. در موقع بیرون آمدن و گردش کردن، هیاکلِ موحشِ سیاهِ عزا و در موقع مرگ کفن‌های سفید. و من که یکی از همین زن‌های بدبخت هستم، آن کفن سفید را ترجیح به آن هیکل موحش عزا داده و همیشه پوشش آن ملبوس را انگار دارم زیرا که در مقابل این زندگانی تاریک، روز سفید ماست» (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۲، ۹۲).

تاج‌السلطنه یکی از معانی مشروطه را «آزادی» و یکی از شرایط تحقق آن را برداشتن نقاب و باز شدن روی زنان می‌دانست؛ چراکه روگیری و عدم مشارکت اجتماعی زنان را سبب بیکارگی آنان و روی آوردن به خرافات و نهایتاً ضرر اقتصادی برای خانواده‌ها و مملکت می‌دانست (همان، ۱۰۱-۱۰۲).

اما در همین دوران حتی برخی از پرشورترین طرفداران تجدد نیز با تحولات فرهنگ پوشاک، خصوصاً پوشاک زنان، کنار نمی‌آمدند. طالبوف تبریزی (۱۲۵۰ تا ۱۳۲۹ ق. / ۱۲۱۳ تا ۱۲۸۹ ش. / ۱۸۳۴ تا ۱۹۱۱ م.) که در دوران شروع حرکت مشروطه‌خواهی از مروجان افکار اجتماعی و سیاسی جدید بود، به همان اندازه که اخذ اصول تمدن جدید را واجب می‌دانست، بر آنچه «تقلید مضحک» از غرب می‌نامید انتقاد داشت. می‌گفت از هیچ ملتی «جز علم و صنعت و معلومات مفیده چیزی قبول... و جز نظم مُلک چیزی استعاره نکنیم» و «در همه جا و همیشه ایرانی باشیم» (آدمیت، ۱۳۴۶، ۲۶). با این‌که او نیز از هفده سالگی در تفلیس زندگی و تحصیل کرده بود و با فرهنگ اروپایی آشنایی کامل داشت، تقلید از سبک زندگی اروپایی را جایز نمی‌دانست. به باور او، لباس هر قوم و ملت در تناسب با آب‌وهوا و شرایط جغرافیایی و طبیعی آن کشور پدید آمده و تقلید از دیگران در این زمینه، خلاف طبیعت و تقلیدی سطحی است. در این انتقاد چنان تند بود که مقلدان مُد لباس اروپایی را به بوزینه تشبیه می‌کرد و دشمن ملت می‌نامید: